

الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب

ولم يجعل له عوجا

(سوره كهف، آيه ١)

مقدمه

ماجرای تدوین این کتاب از یک اتفاق ساده آغاز شد: نوروز ۱۳۸۳ هجری شمسی کتابی در باره ناصر خسرو قبادیانی و رابطه‌اش با قرامطه بحرین را به مطالعه گرفته بودم. داستان قرامطه، کنجکاوم کرد تا در بازگشت به قم در باره آن بیشتر بخوانم. پس از تعطیلات و در مباحثه سحرگاهی که با برادرم جناب حجت الاسلام والمسلمین سید محمد روحانی داشتم، از قرامطه با او گفتم. به این سودا که او که به جز علوم مرسوم دینی، با آثار دیگر نیز سرگرم و دلگرم است، مرا به کتابی و مطلبی رهنمون شود. او از دست‌نوشته‌های عمویش مرحوم آیت‌الله آقای حاج سید مهدی روحانی^۱ گفت. آیت‌الله سید مهدی روحانی در نگاه علمای قم، استاد مسلم فرقه پژوهی است. با

۱. آیت‌الله حاج سید مهدی روحانی از فقها و علمای برجسته حوزه علمیه قم در قرن اخیر است. وی در ۲۳ ذی‌الحجه ۱۳۴۳ مطابق با ۱۳۰۳ هجری شمسی در شهر قم به دنیا آمد.

پدر ایشان مرحوم آیت‌الله حاج سید ابوالحسن روحانی (م: ۶ ذی‌القعدة ۱۳۸۲ هـ.ق) از عالمان نام‌ور حوزه علمیه قم بوده است. مرحوم آیت‌الله سید مهدی روحانی وابسته به بیته رفیع است که اشتهار آن منسوب به مرحوم حاج سید صادق مجتهد قمی (۱۳۳۸-۱۲۵۵ هـ.ق) پدر بزرگ ایشان است. این خانواده در اواخر حکومت صفویه (سال‌های ۱۱۳۰) از جبل عامل به قم مهاجرت نموده‌اند.

مادر مرحوم آقای روحانی دختر آیت‌الله حاج سید فخرالدین قمی (۱۳۶۳-۱۲۸۱ هـ.ق) از نوادگان میرزای قمی است.

آیت‌الله سید مهدی روحانی علوم مقدماتی و سطوح عالی‌ه را از محضر بزرگانی نظیر: امام خمینی، حاج سید احمد خوانساری، حاج سید محمد رضا گلپایگانی، حاج سید ابوالحسن روحانی، حاج سید ابوالقاسم روحانی، میرزا حسن یزدی، آقا میرزا باقر زنجان، سید یحیی مدرسی یزدی و حاج شیخ عبدالرزاق قائینی آموخت و در درس خارج آیات عظام: حاج سید محمد حجت کوه‌کمره‌ای (م ۱۳۷۲ ق)، حاج آقا حسین بروجردی (م ۱۳۸۰ ق)، حاج سید محمد محقق داماد (م ۱۳۸۸ ق)، حاج سید احمد خوانساری (م ۱۴۰۵ ق) شرکت نمود و در درس فلسفه علامه سید محمد حسین طباطبایی (م ۱۴۰۲ ق) حضور جدی یافت.

رسیدن مجموعه پر برگ و بار فیش‌های آن زنده‌یاد، داستان تدوین این مجموعه نیز به آغاز خود رسید. من ضرورت انتشار آن مجموعه را در پیش نهادم. نمی‌دانم این اراده و تصمیم من بود یا این تصمیم از دل سخنان من برآمد که من، خود، کار بازنوشت آن اوراق را برعهده بگیرم. البته بی‌گمان در این پذیرش، علاقه پیشین من به پژوهش در تاریخ، مؤثر بود. از خوش‌خیالی من بود که می‌پنداشتم کار مجموعه در فرصتی چند ماهه سامان می‌گیرد، اما زمان که می‌گذشت و انبوه کار پیش رو را که می‌دیدم، بیشتر می‌فهمیدم که کار کارستان مرحوم سید مهدی روحانی با چند هفته و چند ماه به جمعیت نمی‌رسد. در آغاز تنها بر آن بودم تا دست‌نوشته‌ها را فقط بازنویسی کنم و روزی چندین ساعت بر سر این کار بودم. با پایان سال تحصیلی حوزه علمیه قم، تمام تابستان گرم خود را هر روز بیشتر از ده ساعت، بر این کار می‌گماشتم. هنگام بازنویسی، شاید به دلیل کنجکاوی یا نامفهوم بودن پاره‌هایی از عبارات، زندگی‌نامه کسانی را که نامشان در مجموعه بود خواندم و بی‌توجه به این که گستره کار در حال افزایش و سرعت در حال کاهش است، فشرده‌ای از آن زندگی‌نامه‌ها را برای خود نوشتم. اشتغال علمی در حوزه و نیز اشتغالات غیر علمی من، که تمام آنها را در روزهای غیر درسی در آخر هفته پی می‌گیرم، از سرعت کار می‌کاست و گاه هفته‌ها آن را بر زمین می‌گذاشت.

فقدان مشخصات کتابشناسی، علایم و ارجاعات نامفهوم، و مهم‌تر از همه، تعدد تصحیحات آثاری که مؤلف مرحوم به آنها استناد کرده بود و در اغلب موارد با استنادهای او همخوانی نداشته و در گذر زمان تغییر یافته بودند، از مشکلات بازنویسی بود. برخی از این دست‌نوشته‌ها به سال‌های دهه سی و چهل باز می‌گشت و در میان آنها حتی به کتاب‌های درسی دوره دبیرستان و نیز مجلات آن زمان ارجاع داده شده بود. کتاب‌ها نیز بیشتر نایاب و یا کمیاب بودند. من به جز کار وقت گیر بازنویسی فیش‌ها، یافتن مشخصات کتابشناسی و یکسان کردن نظام ارجاعات، نگارش زندگی‌نامه

→

معظم‌له همزمان به تدریس سطوح عالی و درس خارج فقه پرداخت که علاوه بر طلاب ایرانی، طلاب لبنانی و حجازی نیز از جلسات درس ایشان استفاده می‌کردند.

از مرحوم آیت‌الله روحانی کتاب‌ها و مقالات بسیاری باقی مانده است که از مهمترین آنان می‌توان به کتاب «بحوث مع اهل السنة والسلفية»، موسوعه حدیثی «احادیث اهل البیت عن طرق اهل السنة»، «الوتر ثلاث رکعات»، «فرقة السلفية و تطورها فی التاريخ» و «حاشیه بر تفسیر جوامع الجامع» نام برد.

علاوه بر علوم متداول حوزه‌های علمیه، تبحر مرحوم آقای روحانی در علوم تفسیر و کلام زیانزد است، اما بی‌شک توانمندی آن مرحوم در زمینه ملل و نحل اسلامی و فرقه‌پژوهی، و تلاش بی‌وقفه ایشان از بارزترین جلوه‌های علمی مرحوم آیت‌الله روحانی است.

ایشان در ۳ آذر ۱۳۷۹ (۲۶ شعبان ۱۴۲۱ ه.ق) پس از تحمل سختی‌های چندین ماهه بیماری، دارفانی را وداع گفت.

و تراجم بسیاری از کسانی که از آنها نامی برده شده بود، به فرقه‌های بسیاری برخورد کردم که در آن فیش‌های خام، سخنی از آنان به میان نیامده بود. در بسیاری از کتاب‌ها نیز مطالبی یافت می‌شد که از اساس با یافته‌های مؤلف مغایر بود. نیز اضافه کنم که دست نوشته‌های مرحوم آیت‌الله روحانی در فصول و فرقه‌های مربوط به پس از معتزله مفقود شده بود و طبیعتاً اسامی فرقه‌هایی که در چینش الفبایی، پس از معتزله قرار می‌گرفتند باید به اصل کار اضافه می‌شد. پیداست که حل و فصل و سر و سامان دادن به همه این موارد، کاری از نو و پژوهش و تتبعی گسترده می‌طلبید.

در این سالها، غوطه خوردن در صدها عنوان کتاب و مقاله، که دریایی از لطایف و معارف را به همراه داشت، برای من مایه بهره‌وری و شیرین‌کامی بود. به نیت سر و سامان گرفتن این کار، تابستان آن سال‌ها را در قم ماندم و بسیاری روزها تا پاسی از شب گذشته و بسیاری اوقات تا سحرگاه درگیر این مشغله لطیف بودم. شاید همین حلاوت یا وسواس در کار بود که مرا از سپردن بخشی از کار به دیگران باز می‌داشت.

چنین است که مجموعه پیش رو مشتمل بر پنج بخش است: ۱. دست‌نوشته‌های مؤلف که آنها را بازنویس کرده‌ام؛ ۲. مآخذی که مرحوم روحانی به آنها اشاره کرده است. با این توضیح که آن مرحوم به تعداد اندکی منبع ارجاع داده است و کثرت ارجاعات در اثر حاضر در واقع محصول کاری است که پس از او به انجام رسیده است؛ ۳. پی‌نوشت‌های توضیحی که همگی از افزوده‌های من است با ذکر منابع آن؛ ۴. تراجم کسانی که مرحوم روحانی یا خود من، در ضمن افزودن فرقه‌های جدید، به نام آنان اشاره کرده‌ایم با ذکر منبع. لازم به گفتن است که همواره از نخستین منبع، بیشترین بهره برای نوشتن برده شده است؛ ۵. افزودن نام فرقه‌های جدید که در دست نوشته مرحوم روحانی اثری از آنها نیست. نام این فرقه‌ها، با وجود آن که از افزوده‌های من است، در متن کتاب آورده شده است تا ترتیب الفبایی کتاب حفظ شود. این فرقه‌ها با رنگ سبز در کتاب نمایش داده می‌شوند. (در خاتمه پاورقی چند صفحه‌ای از این کار را نمایش داده‌ایم)

طبیعی است که این اثر صرفاً فرهنگ‌نامه‌ای است که توسط دو تن به رشته تحریر درآمده است و نگارش و پژوهش کامل در حوزه فرّق اسلامی - به گونه‌ای که بتوان آن را دائرةالمعارف فرّق نامید - محتاج کاری جمعی است که تألیفات محققان گرانقدر بیشتری را طلب می‌کند.

شاید این انتظار وجود داشت که در مقدمه این نوشتار، اگرچه به صورت مختصر، به علل تفرّق ملت اسلام و عواملی که این مهم را پدید آوردند، اشاره شود. عللی که می‌توان آنان را در دو شاخه اصلی مباحث کلامی و امور سیاسی دسته‌بندی کرد نگارنده اذعان دارد که پژوهشی اینچنین در حوزه فرّق اسلامی، بدون بحثی کلان در عوامل فرقه‌سازی ناقص است اما حقیقت امر آن است که نخواستیم کار مؤلف را به جهت نوشته شدن مقدمه‌ای که می‌تواند به صورت مستقل نیز مورد نگارش قرار گیرد، به تأخیر چندباره اندازیم. امید است در آینده‌ای نزدیک، کتابی را در طرح و قواره

جدید و به نوعی متفاوت در این باره به رشته تحریر در آورم، چنانکه مقدمات آن را فراهم نموده‌ام. و دیگر سخن آنکه فهرست نویسی مجموعه‌ای با این حجم از اعلام، کتاب، اماکن و نام فرقه‌های مختلف تلاشی مستمر و ارزشمند را می‌طلبد. به خصوص آنکه، فهرست اعلام و فهرست اعلام مترجم بر اساس مستند مشاهیر و رجال کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران تنظیم گردید که با توجه به آنکه این مستند از نسخه‌های الکترونیکی بی‌بهره است،^۱ خود کاری زمان‌بر بود. این کار، مرهون تلاش برادران گرانقدر آقای مهدی انصاری و حجة الاسلام محمد مهدی محب‌الرحمن است که به صورتی خستگی‌ناپذیر آن را به سرانجام رساندند.



در ادامه سخن لازم می‌بینم با تفصیل بیشتر به مطالبی اشاره کنم که آنها را از مبادی تصویری و تصدیقی این پژوهش به‌شمار می‌آورم؛ ضمن این که به مناسبت، به برخی برجستگی‌ها و نیز تنگناهای کار مرحوم آیت‌الله روحانی هم اشاراتی می‌کنم.

یکم. آثار نگاشته شده در حوزه فرق، گاه نسبت‌هایی را به برخی فرقه‌ها می‌دهند که خالی از مسامحه نیست و قابل تأمل و حتی شک‌برانگیز است. تو گویی در این موارد، قلم در دست دشمنان این فرق بوده است. این فرقه‌نگاران نوعاً از اهل سنت‌اند؛ برای نمونه بغدادی، شهرستانی، اسفراینی و اشعری، در مقام اظهار نظر در باره فرقه‌های دیگر، سنی‌های تند و متعصبی هستند. اشعری البته در قیاس با بقیه منصفانه‌تر نوشته است. «تلبیس ابلیس» و فرقه‌نگاری ابن حزم، نمونه‌های دیگرند. حتی منصفانه بگوئیم که بسیاری از نسبت‌هایی که در دوره بنی عباس به بنی امیه داده شده است، محل تردید و تأمل است. این نسبت‌های نادرست اگر پژوهشگر را به سمت انکار نبرد، دست‌کم به تردید دچار می‌کند؛ بخصوص در باب فرقه‌هایی که خود در باره اندیشه‌هایشان چیزی نوشته‌اند. نسبت‌های ناروا به اندیشه‌های فرق، منحصر به شیعه نیست و مصادیق آن را می‌توان در صوفیه و معتزله نیز سراغ گرفت.

نکته مهم دیگر این است که در دوره‌های بسیاری از حیات خلافت اسلامی، فرقه‌ها مخفیانه زندگی می‌کردند و چون حکومت در دست اهل سنت بوده است، آنها قدرت دفاع نوشتاری از خود را نداشتند. برخی از این فرقه‌ها مانند اسماعیلیه، قرامطه و خوارج، که با حکومت وقت معارضه داشتند، با نسبت‌های بسیار بد و ناروا مواجه بودند؛ تهمت‌هایی مانند حلال دانستن زنان بر یکدیگر، جواز شرب خمر و ترک نماز که در بسیاری از کتب مضبوط است. فرقه‌هایی که در محدوده جغرافیایی ایران پدید می‌آمدند و در ستیز با حکومت بودند (برای نمونه بابکیه) از این دست‌اند. این گونه نسبت‌ها البته در باب فرقه‌هایی که در آن دوران توانایی پاسخگویی مکتوب یا مناظره را داشتند، بسیار کمرنگ می‌شود.

۱. نسخه الکترونیکی این مجموعه توسط مؤسسه نمایه اکنون منتشر شده است.

به هر حال سرفصل پژوهش در کتابهای فرق می تواند توجه به این نکته باشد که آثار توسط عالمان بیطرف نوشته نمی شده است. جز دوره معاصر، قریب به اتفاق فرقه پژوهان و تراجم نویسان، لزوماً در دفاع از مذهب و فرقه خود قلم می زدند و به همین دلیل نسبتهایی را به فرق دیگر می دادند که تردیدآمیز است. برای مثال نمونه ای از اثر معروف «رازی» با نام «تبصرة العوام» نقل می کنم: در نمونه نخست رازی این ماجرا را نقل می کند که «چون خواهر ابوالحسن اشعری مانند خود اشعری مسیحی بود، او را به خانه اش راه نداد به این دلیل که اشعری از مسیحیت اعراض کرده است، و اشعری در پاسخ گفته است که من مسلمان شدم تا اسلام را متزلزل و تخریب کنم.» آشکار است که با توجه به سابقه اشعری، دروغ بودن چنین نقلی غیر قابل تردید است. نمونه دوم، نقلی است مربوط به شخصی به نام «حمدان قرمطی» که به واسطه برخورداری های مالی - به پندار رازی - به نیت از میان بردن آیین اسلام، اسماعیلیه را تأسیس کرد و سر از دولت فاطمیون درآورد. پیداست که این ماجرا در سایه نزاع میان بنی عباس با دولت فاطمی ساخته و پرداخته شده است. و نمونه دیگر نسبت های جبر گرایانه و یا تجسیم به اصحاب بزرگ اهل بیت علیهم السلام.

از سوی دیگر فرقه نگارانی نیز هستند که به نیت پاکسازی افکار و آثار نامطلوب بد گذشتگان، از در توجیه درآمدند و آن آثار و افکار را به گذشته ایشان مربوط دانستند و به نوعی آنها را بی اهمیت تلقی کردند؛ در حالی که در بررسی های تاریخی، حال و گذشته نداریم و هر دو به یک اندازه در امر پژوهش مهم است. به هر حال در حوزه فرق، جز فرقه های بسیار مشهور که می توان به منابع خوبی در رابطه با آنها دست یافت، آثار فرقه های غیر مشهور، یا از میان رفته اند و یا مدافعی در طول تاریخ نداشته اند و به آنها بیشتر از دید یک فرقه تاریخی از میان رفته توجه شده است. این رفتار نیز خود نوعی یکجانبه نگری در فرقه پژوهی است.

در باب نسبت هایی که به این فرقه های منقرض شده داده اند، باید به دیده تردید نگریست، اگر چه نویسندگان بزرگ آن آثار را نوشته باشند؛ چرا که ایشان به تاریخ تبدیل شده بوده اند و این تاریخ نیز از وابستگان به خود آن فرق نقل نشده است. معتزله در اینجا نمونه خوبی است. در مورد معتزله تلاش بسیار و افری شده که معتزله را یک پیش پر از فرقه نشان بدهند: خیاطیه، جاحظیه، جبائیه، بوالهاشمیه و... رادر شمار فرقه های معتزله آورده اند و میان آنها تفاوت های بنیانی قائل شده اند، در حالی که واقعاً چنین نیست و بسیاری از اختلافات آنان در حدی نیست که به فرقه سازی برسد و اختلافات عمدتاً بر سر مسائل کوچکی بوده است. این فرقه سازی ها هدف تخریبی داشته است و به انگیزه بیان اختلاف شدید میان آنها و در نتیجه نفی معتزله شکل داده شده است. به همین دلیل است که فرقه سازان می گویند «اهل سنت و جماعت» در واقع یک فرقه اند و آرای شان هم یکی است. ولی برای معتزله ده ها فرقه ساخته اند در حالی که اگر قرار باشد ظهور یک اختلاف در یک مسئله کوچک کلامی - که آنها را اصطلاحاً «لطائف کلامی» می نامیم - باعث تفرق شود، از همین اهل سنت، هزاران فرقه

ساخته می‌شود. عالمان فرقه شافعی - که یک فرقه فقهی است - آن قدر با هم اختلاف داشتند، که اگر به رویه اختلافات آنها توجه کنیم، باعث تفرق آنها می‌شود. در شیعه نیز چنین است. بسیاری از فرقه‌هایی که به نام شیعه ذکر کرده‌اند، اصلاً فرقه نیستند و متأسفانه کسی مانند قاضی نورالله شوشتری برای نمونه «کرجیه» را در شمار فرق شیعه آورده است، در حالی که آنها نه فرقه، بلکه گروهی از شیعه‌اند که در جغرافیایی خاص زندگی می‌کردند. «نصیری» یک نمونه دیگر است. درباره این فرقه، به تبع آثار مشهور، کتاب «موسوعة الفرق و الجماعات» نوشته عبدالمنعم حفنی به نقل از «مذاهب الاسلامیین» نوشته عبدالرحمن بدوی، طوایفی از نصیری را فرقه دانسته است، در حالی که از هیچ یک از آنها آراء بخصوصی نقل نشده است تا آنها را در حد یک فرقه در شمار آوریم. ما به دلیل روشی که فرقه نویسان مشهور داشته‌اند، نام این گروه‌ها را در کتاب خود آورده‌ایم با این توضیح که اینها نه فرقه، بلکه طایفه‌اند؛ چنانکه شیعیان جبل عامل، پاکستان، افغانستان، ایران و... را اگر چه ممکن است سنتهای مختلفی داشته باشند، اما فرقه‌های متعدد نبوده‌اند و موقعیت جغرافیایی باعث افتراق و اختلاف آنها نشده است.

«حواشب» اسماعیلیه نمونه دیگر است. مرحوم روحانی در باب حواشب این احتمال را می‌دهد که نام قبیله‌ای باشد نه نام مذهب. کتاب «عبدالله مهدی» نوشته حسن ابراهیم حسن و طه احمد شرف (ص ۷۱) از حواشب نام برده و آنها را از اسماعیلیه دانسته است. آیت‌الله روحانی در مقابل می‌گوید شاید این گروه از انصار «حسین بن حوشب» باشند که داعی عبدالله مهدی سرسلسله فاطمیون مصر است و بنابراین نه فرقه، بلکه طایفه حسین بن حوشب‌اند.

دوم. چنانکه پیشتر نوشتیم در این کتاب فصل مربوط به پس از معتزله را چون در تحقیقات مرحوم آیت‌الله روحانی نبوده، مطابق روش ایشان، خود افزوده‌ام. یکی از علل فراوان بودن اسامی و مدخل‌ها در این کتاب این است که ما به نسخه بدلها و تصحیفات نام‌های فرق نیز اشاره کرده‌ایم که البته هم بر اساس روش مرحوم روحانی است و هم مطابق با روش‌های مدخل‌نویسی جدید. برای نمونه «حلسفیه» از موارد تصحیفی است. نمونه دیگر از تصحیفات این است که به آن اشاره کرده‌ایم «ایازیه» است. ایازیه با الف است که در «دائرة المعارف اسلامیه» آن را با عین نوشته‌اند و این نیست مگر آن که کتاب مذکور ترجمه‌ای از متن انگلیسی است و مترجم به جای الف از عین استفاده کرده است. در چنین مواردی اگر تصحیف آن آورده نمی‌شد، خوانندگان در یافتن آن به دشواری می‌افتادند. به نظر من شمار بسیاری از این فرقه‌ها، نام‌های تصحیفی است که مرحوم روحانی شاید به دلیل وجود منفعتی، به این نوع تصحیفات اشاره کرده است و ما نیز بر اساس روش ایشان عمل کرده‌ایم.

نکته‌ای که لازم است به آن اشاره نمایم آن است که ما در آنچه از کتاب‌ها نقل کرده‌ایم، بر آن بوده‌ایم که امانت‌دارانه عمل نمائیم و لذاست که نقل‌های مستقیم و یا غیر مستقیم از نوشته‌های دیگر، به همان صورت که بوده، انجام یافته است.

سوم. مرحوم آیت الله روحانی در مواردی به برخی کتاب‌ها در ضبط اسامی فرق ایراد گرفته و آنها را نادرست دانسته است. اما با بررسی چاپ‌های منقح تر و پیراسته تر آن کتاب‌ها آشکار شد که اشکال در کار ناشر آن کتاب بوده است، نه از نویسنده و چه بسا در چاپ‌های دیگر، آن اشتباه تصحیح شده است. در این گونه موارد ما متن مرحوم روحانی را دست نخورده باقی گذاشتیم، ولی در پانوشت توضیح دادیم که این اشکال در نسخه‌های جدید تصحیح شده است. همین جا اضافه کنیم که بسیاری از کتابهایی که اینک در اختیار ماست، تجدید چاپ نشده است یا تاریخ چاپشان بسیار قدیمی است. کتابهایی نیز هست که اینک موجود نیستند و از آنها نقل قول می‌شود؛ مثلاً یکی از کتابهایی که مرحوم محمدجواد مشکور از آن نقل قول کرده است، نسخه‌ای خطی است به نام «التواریخ والفرق» که نه مؤلفش را معرفی می‌کند و نه در کتابنامه ارجاعی به آن هست. با پیگیری من معلوم شد که این کتاب نه در کتابخانه آستان قدس وجود دارد و نه در کتابخانه خود مرحوم مشکور که آنها را به دائرة المعارف بزرگ اسلامی اهدا کرده است. از این کتاب اسامی زیادی نقل شده که در کتاب حاضر هم آمده است و تنها مأخذ آن نسخه خطی «التواریخ والفرق» است که ما به ناچار آنها را نقل کردیم و به نسخه خطی مشکور ارجاع دادیم.

چهارم. برخی کتابهای جدید فرقه نویسی به شیوه‌های عجیبی فرقه‌سازی کرده‌اند. مثلاً یکی از نویسندگان از فرقه‌ای به نام «الخمینیة» یاد کرده است. ما این اسامی را، که البته شمار آنها چندان زیاد نیست، در کتاب نیاورده‌ایم؛ زیرا کتاب‌های فرق باید از سابقه تاریخی برخوردار باشند تا ما به آنها به دیده تاریخی نگاه کنیم، هم چنین است که به فرقه‌سازی‌های برخی آثار که در بیست-سی سال اخیر نوشته شده‌اند و بیشتر در جهت تخریب است و اطلاعات علمی در آنها نیست، اشاره نکرده‌ایم. در این کتاب از دید ما «فرقه» گروهی هستند که کتابهای فرق تاج‌چهل-پنجاه سال پیش (حداکثر تا آغاز قرن پانزدهم قمری) آنها را فرقه نامیده‌اند، و آثار جدیدی که کوشیده‌اند فرقه‌سازی کنند از آنجا که هنوز تاریخی نشده‌اند کنار گذاشته شده‌اند. کما اینکه بسیاری از آنچه به عنوان فرقه شناخته شده‌اند (مثل اخوان المسلمین) اگرچه به معنای حقیقی کلمه، فرقه نیستند، اما چون در دست‌نوشته‌های مؤلف و یا در کتاب‌های فرق، به این صورت گرد آمده‌اند، در اینجا نیز ناگزیر از ذکر آنها شده‌ایم.

فرقه‌هایی که در جهان اسلام پدید آمده‌اند ناشی از اندیشه‌های خاصی هستند که توانسته‌اند تفاوت جوهری در اندیشه اسلامی ایجاد کنند؛ یعنی در باب مسائل مهمی مانند جبر، تشبیه، تجسیم و موافقت‌ها و مخالفت‌هایی که پیرامون این اندیشه‌های بنیادی در جهان اسلام ظهور کرده است، اظهار نظر مضبوط کرده‌اند. منظور ما از «اندیشه‌های بنیادی» اندیشه‌هایی است که در زمانه خود بنیادی بوده است، اگر چه امروز از دیدگاه ما بنیادی نباشند؛ مثلاً موضوع «خلق قرآن» در زمان ما مسئله نیست، ولی در زمانه خود مسئله‌ای بنیادی بوده است، یا موضوع تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان یا عثمان بر امیرالمؤمنین علیه السلام و خلافت بلا فصل نبی صلی الله علیه و آله.

این اندیشه بنیادی در زمان خود لزوماً کلامی نبوده، بلکه می‌توانسته خاستگاهی سیاسی یا فقهی داشته باشد؛ موضوعاتی مانند جنگ با بنی‌امیه، بنی‌عباس و... می‌توانند از زمره مسائل بنیادی آن روزگار باشند. با تغییر این ملاک به راحتی می‌توانیم بسیاری از اسامی‌ای را که تحت عنوان فرقه مطرح شده‌اند از گردونه بحث خارج کنیم. صوفیه می‌تواند یکی از نمونه‌های خارج شده از بحث باشد؛ گروهی که گاه تنها با ارادت مرید به مراد، فرقه می‌ساخته‌اند.

پنجم. بیشترین فرقه‌سازی‌های نقل شده در کتاب حاضر به خوارج و صوفیه مربوط است؛ چرا که خوارج براحتی و به سرعت و به کوچک‌ترین بهانه‌ای علیه هم شمشیر می‌کشیدند، یکدیگر را تکفیر می‌کردند و از اسلام خارج می‌دانستند؛ مثلاً در موضوعی مانند ازدواج با یک زن یا در باب کوچک‌ترین تخلفی که از فرمانده‌شان سر می‌زده است، دو گروه می‌شدند. در چنین مواردی دیگر فرقه، یک فرقه عقیدتی نیست، بلکه سیاسی است. خوارج در اثر تکفیر، و صوفیه به واسطه ارادت به سرعت تکثیر می‌شدند. گروه‌های صوفیه به صورت سلسله‌اقطاب ظهور می‌کردند؛ به این شکل که اگر قطب بعدی، تنها قطب قطب پیشین بود، فرقه ادامه می‌یافت، اما در بسیاری از موارد، یک قطب می‌مرد و دو نفر ادعای مرادی می‌کردند و آن‌گاه مواردی پیش می‌آمد که یکی ادامه قطب قبلی می‌بود و گروه دیگر فرقه جدیدی به نام خود می‌ساخت. در بسیاری از موارد نیز یک سلسله پس از مدتی به واسطه پیدایش یک انسان بزرگ، تغییر نام پیدا می‌کرد و همان سلسله سابق با این تغییر عنوان، دچار تغییر نام می‌شد؛ مثلاً «گنابادی»‌ها ادامه «نعمت‌اللهی»‌ها هستند؛ و تنها با پیدایش ملا سلطانعلی، از این پس «گنابادی» به اسم او شناخته می‌شود. در حقیقت این فرقه‌ها با چنین تغییراتی احیا می‌شوند. بر این اساس یکی از پژوهشگران صوفیه گفته است تفرق در تصوف اصلاً منفور نیست و صوفیان تفرق را برای خود بد نمی‌دانند؛ زیرا بر این باورند که هر کس می‌تواند در حوزه ویژه خود منشأ اثر باشد.

ششم. در کتاب حاضر در مواردی که به تعداد جمعیت هر فرقه اشاره کرده‌ایم، کوشیده‌ایم جز از مآخذ دست اول استفاده نکنیم. طبیعی است که تعداد افراد هر فرقه، مربوط به زمان تألیف کتاب‌هاست. با توجه به اینکه تاریخ تألیف بسیاری از دائرةالمعارف‌های فرق به حدود پانزده تا چهل سال پیش باز می‌گردد، در نتیجه تعداد افراد (که معمولاً در پاورقی به آنها اشاره کردیم) مربوط به کسانی است که در آن دوره زندگی می‌کرده‌اند.

هفتم. آیت‌الله روحانی معمولاً در پاورقی به یک تا سه سند ارجاع می‌دهد، اما در موارد مهم، که بیشتر کتابهای فرق معمولاً دارای ارجاع هستند، به منابع خویش اشاره نکرده است. ما این گونه ارجاعات را نیز آورده‌ایم. در ارجاعات مرحوم روحانی به جز سه کتاب «دائرةالمعارف الاسلامیه»، «خاندان نوبختی» نوشته عباس اقبال و «تاریخ ایران» نوشته سر جان ملکم، بقیه موارد مشخصات کتابشناسی جدیدی یافته‌اند. در بسیاری از موارد نیز ایشان به ارجاعات هیچ اشاره‌ای نکرده بودند یا ارجاع کامل نبود که ما آنها را استخراج یا تکمیل کردیم. در عین حال مراجعه منصفانه به فیش‌های

اولیه ایشان نشان می دهد که ایشان پژوهشگر بسیار دقیقی است و هیچ مطلبی را بدون مراجعه و از پیش خود ننگاشته است. من حتی یک مورد ندیدم که او اشتباه در ضبط داشته باشد. اما این بدان معنا نیست که در هیچ موردی بر خطا نرفته است. برای نمونه به دو مورد اشاره می کنم:

در ذیل «خاکسار» هیچ منبعی را ذکر نکرده اند که این با روش خود ایشان همخوانی ندارد. ایشان در مورد این فرقه به اطلاعاتی اشاره می کنند که با طریقه خاکسار که از فرق معروف صوفیه ایران است، نه تنها مطابقت ندارد بلکه بسیار متفاوت است. نمونه دیگر به فرقه «بریلویه» یا «باریلیه» مربوط است که ایشان یک جا در تطبیق اشتباه کرده است. او از کتاب «المهدیه فی الاسلام» تألیف سعد محمد حسن، یاد کرده و نیز از مقاله ای به اسم «فرهنگ اسلامی در هند و پاکستان» نوشته مظهرالدین صدیقی که در کتاب «اسلام و صراط مستقیم» نوشته کنت مورگان (صص ۳۷۲-۳۸۲) چاپ شده است.

آیت الله روحانی «باریلیه» را پیروان سید احمد بن محمد باریلی هندی می داند. سپس توضیحی راجع به این فرقه می دهد و آن گاه به منابع خود ارجاع می دهد. او از صفحه ۵۴۷ کتاب «تاج المکمل» نوشته سید صدیق حسن خان این عبارت را نقل می کند: «دیدم در میان عالمان و مردم هند کسانی که به دین و متابعت سیدالمرسلین نزدیک ترند، جماعتی هستند که مرید سید احمد بن بریلوی هستند.» فراموش نکنیم که سید حسن خان نویسنده «التاج المکمل» حنبلی و وهابی تند مزاج و متعصبی است؛ بنابراین وقتی گفته می شود «به سیدالمرسلین نزدیک ترند» یعنی به وهابیت نزدیک ترند. اما مسئله مهم این است که «بریلویه» امروزی که درسزمین های شبه قاره در هند و پاکستان بسیارند، پیروان احمد رضا بریلوی، ملقب به «عبدالمصطفی» هستند که در ۱۲۷۲ به دنیا آمده و در ۱۳۴۰ هجری قمری از دنیا رفته است، و از سوی دیگر سید احمد بن محمد باریلی در ۱۲۰۱ به دنیا آمده و در ۱۲۴۶ هجری قمری از دنیا رفته است. اسم اصلی سید احمد بن محمد باریلی، سید احمد رای بریلوی، فرزند محمد عرفان از سادات حسنی است. بنابراین، وهابیان، هوادارن «سید احمد رای» هستند که مرحوم روحانی آورده است. اما «بریلویه» هایی که اینک وجود دارند و می توانیم آنان را «بریلویه» های واقعی به شمار آوریم، نقطه مقابل «سید احمد رای» بوده و صوفی مسلک هستند و می توانیم آنها را جزء صوفیه بدانیم. این گروه پیروان احمد رضا بریلوی هستند. «بریلوی» منسوب به شهری است به نام «باریل» که در مقام نسبت به آنها «باریلی» و «بریلوی» گفته می شود و در ایالت اترپرادش در شمال هند واقع است. مرحوم روحانی ظاهراً میان این دو خلط کرده است.

هشتم. در ادامه مناسب است به برخی ویژگی ها و نکات مثبت و نیز تنگناهای پژوهش مرحوم آیت الله روحانی اشاره کنم. در ضمن این نکات آشکار می شود که ما چه افزونه هایی را در کار کرده ایم. این نکات را در بیست و پنج بند می آورم:

هشت/۱: رابطه حسن بصری با صوفیه: آیت الله روحانی می نویسد حسن بصری در بصره، روش فقهی مخصوص داشته که در کتب ملل و نحل معروف اشاره ای به آن نشده است و فقط مسعودی در شرح حال معتصم به فرقه «حسنیه» اشاره می کند. حسن بصری را، به این دلیل که جبری نبوده است، زیر مجموعه فرق معتزله می آورند. از سوی دیگر او را به دلیل زهدورزی، سلف صوفیه به شمار می آورند. بصری شخصیت جامعی دارد به گونه ای که می توان گفت صوفیه ریشه استواری در «حسنیه» دارد، به خصوص اگر بدانیم حسن بصری در آخر خلافت اموی به دنیا آمده و در سال ۱۱۰ از دنیا رفته است. گویا ام سلمه همسر گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چند بار به او شیر داده است که بصری خود این را از افتخاراتش می داند. وی یکی از استوانه های بصره است و بصره را بدون حسن بصری نمی توان دید. به حسن بصری همچنین فرقه ای فقهی نیز منسوب شده است.

بصره در یک دوره تقریباً صدساله (از نیمه قرن اول تا نیمه قرن دوم) مهد تمدن اسلامی است. معتزله و اشعریه در بصره شکل گرفته اند (نیمه دوم قرن اول از ۵۰ تا ۱۵۰). صوفیه نخستین که هنوز دارای چارچوب فکری نیستند و فقط یک مسلک روشی هستند قبل از پیدایش کسانی مثل جنید بغدادی که برای اهل تصوف تئوری سازی کنند، در همین بصره نشو و نما کرده اند. در اینجا به مناسبت بحث در باب صوفیه می توان به این نکته استطرادی اشاره کرد که چون بسیاری از صوفیان ایران از منطقه ماوراءالنهر و بلخ آمده اند و بلخ هم یکی از مراکز تمدن بودایی است، می توانیم چنین نتیجه بگیریم که پیدایش رهبانیت صوفیانه در ایران احتمالاً تحت تأثیر رگه های بودایی آن منطقه است. در مقاله «تصوف» در «دانشنامه جهان اسلام» به نکات خوبی در این باره اشاره شده است. به طور خلاصه شاید بتوانیم بگوییم تمام قرن دوم تحت تأثیر بصره بوده است تا آن گاه که بغداد آرام آرام تبدیل به قطب علمی جهان می شود.

هشت/۲: فرق میان نظریه «کسب» از دیدگاه نجاریه و اشاعره: قول به خلق افعال انسان به وسیله خدا، پیامدهای ناخواسته ای را برای قائلان آن به دنبال دارد که از آن جمله جبر در افعال انسان است که با اصل تنزیه خدا از ظلم، که عقل و شرع او را از آن پیراسته می دانند، سازگار نیست. قائلان به این نظریه برای فرار از این پیامد نادرست، به اختراع نظریه «کسب» دست زده اند و خواسته اند با طرح آن، خود را از تنگنای جبر بیرون بکشند؛ بدین معنا که خدا خالق افعال انسان، و انسان کاسب افعال خود است؛ بنابراین خدا برای خود قلمروی دارد و انسان قلمروی دیگر. خلقت و ایجاد، قلمرو خدا و پذیرش و کسب قلمرو انسان است و هیچ یک از این دو مزاحم دیگری نیست و کیفر و پاداش مربوط به دومی است. نکته مهم این است که به کسب، قبل از اشعری در آراء حسین نجار نیز اشاره شده است. نجار از بزرگ ترین مجبره تاریخ اسلام است. هر چند در پاره ای از کتاب های کلامی، این نظریه به ابوالحسن اشعری نسبت داده شده است، اما خود او در «مقالات الاسلامیین» (ج ۱، ص ۳۱۳) از حسین بن نجار به عنوان یکی از طراحان این نظریه یاد کرده است.

بحث کسب در آغاز، ظاهری حدیثی داشت، ولی آرام آرام بعدها غزالی، فخر رازی، ابوبکر باقلانی و امام الحرمین جوینی در یک دایره عقلی مطرح شد. مرحوم آیت الله روحانی به نامفهوم بودن این نظریه اشاره دارد.

هشت/۳: تفاوت معتزله بغداد و معتزله بصره: این تفاوت را البته می توانیم در تمام کتاب های فرقه شناسی سراغ بگیریم، اما نکته ای که آیت الله روحانی به آن اشاره کرده و معمولاً کتاب های فرق توجهی به آن نکرده اند این است که از خصوصیات معتزله بغداد تولای بیشتر به علی علیه السلام و تبرّی از مخالفان آن حضرت است. شاید علت این است که معتزله بغداد توسط بشر بن معتمر کوفی شکل گرفته است که از کوفه می آید و کوفه هم مهد تشیع است؛ بنابراین رگه های شیعی در اندیشه بشر که شروع معتزله بغداد است، بیشتر است.

هشت/۴: مخالفت با آراء احمد حنبل: یکی از ویژگی های آیت الله روحانی مخالفت ایشان با تقریباً همه آرائی است که احمد بن حنبل آورده است. در مواردی اساساً سعی وافر دارد در هر جا به طریقی آراء احمد بن حنبل را بیان کند. به نظر ایشان، احمد بن حنبل به دلیل تنگناها و محنت هایی که در ماجرای قول به خلق قرآن برای او پیش آمد تبدیل به اسطوره شد و از این راه موقعیتی یافت که هر چه گفت به آراء اهل سنت تبدیل شد، تا جایی که اشعری بعدها خود را محیی اندیشه او دانست، در حالی که شأن وی چنان نیست که بیش از محدث و راوی حدیث شناخته شود.

هشت/۵: شیعه و خوارج، قدیمی ترین فرق اسلامی اند: مرحوم روحانی در سایه این باور، پیدایش همه فرقه ها را پس از این دو فرقه می داند.

هشت/۶: اندیشه جبر قبل از اسلام هم سابقه داشته است: آیت الله روحانی در این باره به آیه سی و پنجم سوره نحل (و قال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء) اشاره می کند. بنابراین در نظر مرحوم روحانی وجود این سنت جبری در عرب پیش از اسلام بعدها به ظهور فرقه جبریه انجامید. اولین کسی که به مقابله با جبریه پرداخت، «معبد جهنی» بود.

هشت/۷: اصل توحید از آراء کلیدی معتزله است: مرحوم روحانی به این نکته توجه می دهد و می پرسد که توحید به معنای عینیت اسماء و صفات خدا و نفی خدایان چندگانه را معتزله از کجا وام گرفته اند. آیا واصل بن عطا و عمر بن عبید از جهنم بن صفوان یا بالعکس جهنم از آنها به وام گرفته است؟ ایشان احتمال می دهد که هر دو این عقیده را از منبع سومی گرفته باشند که همان خطبه های علی علیه السلام است؛ چرا که خطبه های امام علیه السلام مقدم بر آن دو است. شاید این اشاره برای اثبات مطلب کافی است که ابن ابی الحدید، اتصال رشته اعتزال را به امام علی علیه السلام از طریق واصل بن عطا سامان داده است؛ واصل بن عطا شاگرد ابو هاشم است؛ ابو هاشم آن را از پدرش محمد حنفیه گرفته است و محمد حنفیه نیز از پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام.

هشت/۸: فرقه مسجیدیون: جاحظ در «البيان والتبيين» (ج ۱، ص ۱۲۵) از این فرقه نام برده

است. بنابر نقل جاحظ مسجدیون ملازم مسجد بصره بودند، مانند «اهل صفه» در مدینه. جاحظ از فرقه دیگری به نام «مربدیون» نام می‌برد؛ گروهی که در روایت اشعار زهد می‌ورزیدند، به احادیث و فقرات کوتاه اکتفا می‌کردند، به شعر نمی‌پرداختند و به سراغ حدیث می‌رفتند. آیت‌الله روحانی احتمال می‌دهد که «مسجدیون» و «مربدیون» یکی باشند و با توجه به این که اولین کتابی که نام صوفیه در آن آمده است، آثار جاحظ است، بعید نیست مسجدیون یا مربدیون، سلف صوفیه باشند. هشت/۹: اهل حدیث: آیت‌الله روحانی می‌گوید نام اهل حدیث و اصحاب حدیث، اگر با هم در کتاب‌های فرق بیایند، یک معنی دارند، اما وقتی در حوزه اصول دین و معتقدات طرح شوند، بیشتر با عنوان «اهل حدیث» آورده می‌شوند. عبارت ایشان چنین است: «هرگاه تمسک به احادیث در خصوص فقه و احکام نباشد، و در اصول دین و معتقدات باشد، اطلاق کلمه اهل حدیث شایسته‌تر از کلمه اصحاب حدیث است.» این نکته ثمره بحث اوست.

هشت/۱۰: ظاهریه: آیت‌الله روحانی در جای دیگر دوباره درباره همین تفاوت اسماء پرسشی را در باب ظاهریه (اهل ظاهر یا اصحاب ظاهر) مطرح می‌کند و بر این باور است که باید تحقیق بکنیم که اگر ملاک ظاهری بودن، عمل به ظاهر اخبار و انکار قیاس باشد، در این صورت تمام اهل حدیث این گونه‌اند. مالک، شافعی، ابن حنبل و سایر اهل حدیث این گونه بودند و قیاس نمی‌کردند؛ بنابر این جای این پرسش باقی است که داوود ظاهری، که پایه‌گذار مسلک ظاهری است، چه مسلکی داشته که باعث شده است فقط او به این صفت موصوف شود. البته مرحوم آقای روحانی نقل می‌کند که «داوود بن علی» نخستین کسی است که از «ظاهر» سخن گفته است: «هو اول من استعمل قول الظاهر». (الفهرست، ابن ندیم، ص ۲۷۱) اما این عجیب به نظر می‌آید؛ زیرا ابن جوزی، که خود از ظاهریه است، در «المنتظم» می‌گوید: «داوود ظاهری در سال ۲۰۰ متولد شده» (المنتظم، ابن جوزی، ج ۷، ص ۱۹۰)، در حالی که ظاهریان دیگر پیش از او زندگی می‌کرده‌اند.

هشت/۱۱: اسامی گوناگون یک فرقه: مرحوم روحانی اشاره می‌کند که یک فرقه در جاهای مختلف اسامی متفاوت دارد؛ مثلاً شافعیه را گاه شفعویه و شوافع گفته‌اند. در «تنقیح المقال» (ج ۲، ص ۶۹)، «علائیه» به امامیه اطلاق شده است. در جغرافیا و تاریخ‌های مختلف یک فرقه می‌تواند اسامی مختلفی بیابد. همچنین در «اقراب الموارد» (ج ۵، ص ۴۱۹)، «نصیری» را «فلاحون» نامیده‌اند. زیدیه یمن نیز بنا بر نقل «ملوک العرب» نوشته امین ریحانی، (ج ۱، ص ۳۰۰) خود را «زیود» می‌نامند. «بهره» در هند «شش امامیان» نامیده شده‌اند (مجله عرفان، سال ۱۳۴۷، ص ۲۵۶). شیخ طوسی از «سیابیه» پیروان عبدالرحمن بن سیابه (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۴۴) با نام «مقلده» یاد می‌کند (عدة الاصول، ج ۱، ص ۳۴۷). از «عشاقیه» (تبصرة العوام، ص ۱۲۸؛ ریاض السیاحة، ص ۱۳۲ و ۳۰۳؛ حدیقة الشیعه، ص ۵۴۴) در کتاب «تاریخ ایران» نوشته سرجان ملکم (ج ۲، ص ۱۳۸) با عنوان «عشقیه» یاد شده است. محمره (سرخ پوشان) در «التنبیه و الاشراف» نوشته مسعودی (ص ۱۳۷) با

عنوان «باطنیه» آمده است. «تبصرة العوام» (ص ۱۸۰)، «تنبيهات الجلیة» نوشته خراسانی (ص ۲۴۰)، «تلبیس ابلیس» نوشته ابن جوزی (ص ۱۴۹) و «روضات الجنات» نوشته خوانساری (ج ۸، ص ۶۵) نیز این فرقه را باطنیه نامیده‌اند. جالب است که خواجه نظام الملک نیز از اسماعیلیه و باطنیه جرجان با نام «محمرة» یاد کرده است (سیاست‌نامه، ص ۲۵۱). به عبارتی با تغییر جغرافیا و محل زیست این فرق، نامشان نیز تغییر می‌کرده است. «محمدیه» که معتقد به الوهیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند در «الفصل فی الفرق و الاهواء و الملل» نوشته ابن حزم (ج ۳، ص ۱۲۱) و «خاندان نویختی» نوشته عباس اقبال (ص ۲۶۳) با عنوان محمدیه، خطاییه، مخمسه و میمیه آمده است. شیعه بنا بر قولی که «تاریخ الشیعة» نوشته مظفر (ص ۲۶۹)، «تاریخ ابن اثیر» (ج ۸، ص ۲۶)، «ریاض النفوس» نوشته مالکی (ج ۲، ص ۱۵۲) آمده است به دلیل نسبتی که با ابو عبدالله مشرقی داشته‌اند، «مشارقه» نامیده شده‌اند.

مرحوم روحانی برخی اسامی را بجدّ جعلی می‌داند، به گونه‌ای که حتی برخی از آنها را از مواردی برمی‌شمارد که به تازگی جعل شده است. در اینجا به برخی از آنها به همراه مشخصات کتابشناسی شان اشاره می‌کنم:

— خضریه (السمط المجید، ص ۶۵).

— راسبیه (البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۳۶). راسبیه از فرق خوارج‌اند و به واسطه نسبتی که با عبدالله بن وهب راسبی دارند، به این عنوان نامیده می‌شوند. آیت الله روحانی می‌گوید: صاحب «البدء و التاریخ» این جمله را در بخش تاریخ خوارج کتاب خود آورده است، ولی من در هیچ منبعی ندیده‌ام به کسانی که تحت لوای عبدالله بن وهب راسبی درآمدند، چنین نامی بدهند و این در واقع از جعلیات این کتاب است.

— دیاجیه (فرقه اسماعیلیه، ص ۱). بنا بر نظر مرحوم روحانی این، نام جعلی تازه‌ای است که به «سمیطیه» داده‌اند.

— خَلْفِیَه (المواعظ و الاعتبار، ج ۲، ص ۳۵۴). آیت الله روحانی این عنوان را جعلی می‌داند. برخی عالمان جواز اقامه نماز جمعه را مشروط به حضور امام می‌دانند؛ یعنی مشروط به اینکه اقامه نماز، خلف امام باشد و به دلیل همین وجه تسمیه، ایشان را «خَلْفِیَه» می‌نامند.

— جافیّه: ابن تیمیّه «جافیّه» را کسانی می‌داند که خلفای ثلاثه را لعن می‌کنند (دائرة المعارف قرن عشرین، فرید وجدی، ج ۳، ص ۲۱۷). آیت الله روحانی می‌گوید چون ابن تیمیّه «غالیّه» و «جافیّه» را پشت سر هم می‌آورد، به اشتباه «جافیّه» را هم از کسانی معرفی می‌کند که در مقام علی علیه السلام غلو کرده‌اند؛ پس چنین عنوانی از اختراعات ابن تیمیّه است.

هشت/۱۲: تطورات ارجاء (مرجهه): مرحوم روحانی در این باره نکات حائز اهمیتی را متذکر می‌شوند که در جای خود خواندنی است.

هشت/ ۱۳: سه اصطلاح: آیت الله روحانی از ابن حجر (لسان المیزان، ج ۱، ص ۱۶) نقل می کند که صاحبان کتب رجال و تراجم از اهل سنت اصطلاحی را درباره غلاة به کار می برند: اگر امام علی علیه السلام را بر عثمان تفضیل دهند، درباره او می گویند: «فیه تشیع». اگر آن حضرت را بر ابوبکر و عمر تفضیل دهند، او را «غالی در تشیع» می نامند. و اگر علاوه بر این، شیخین را سب کنند، او را از «غلات روافض» می شمارند.

هشت/ ۱۴: یکی از تنگناهای پژوهش مرحوم روحانی این است که در باب فرقه های بسیار معروف، شاید به این دلیل که احساس کرده در باره آنها بسیار نوشته شده است، چندان شرح و بسط نداده است، ولی ما این موارد را در پاورقی ها به تفصیل آورده ایم. خطابیّه، اسماعیلیه، شیعه و فرق اربعه فقهی اهل سنت و برخی دیگر از این قبیل اند.

هشت/ ۱۵: اعتراض به نسبت های بی باکانه به اصحاب ائمه علیهم السلام توسط اهل سنت: از جمله این که هشام بن حکم را، «شیخ حشویه» و مؤمن الطاق را «شیطان الطاق» و هواداران او را، «فرقه شیطانیه» نامیده اند. همچنین پیروان هشام بن سالم را «جوالقیه» نامیده اند. مرحوم روحانی با این گونه نسبت ها بشدت برخورد می کند.

هشت/ ۱۶: افسانه سبأ و سرداب: مرحوم روحانی افسانه عبدالله بن سبأ و داستان سرداب (فرقه سردابیّه) را دروغ می شمارد.

هشت/ ۱۷: فرقه های غیر اسلامی: در این کتاب به برخی فرقه های غیر اسلامی نیز اشاره می شود؛ مانند خرمیه، بابکیه، بهائییه، بابیه. علت آوردن نام این فرقه ها در این کتاب این است که این اسامی در کتاب ها در شمار فرقه های اسلامی آورده می شود. برای نمونه، بابیه از اسلام و بهائییه از بابیه منشعب شده است. در حال حاضر این گروه ها خود را مسلمان نمی دانند، ولی ما به اسامی شان اشاره کرده ایم، به این دلیل که ریشه و خاستگاه اسلامی دارند، و دیگر اینکه مرسوم است که نامشان در فرقه های اسلامی آورده شود.

هشت/ ۱۸: منابع شفاهی: مرحوم آیت الله روحانی گاه به منابع شفاهی ارجاع می دهد؛ از جمله در باب فرقه «سرتالبیه» به شنیده خود از آیت الله العظمی شبیری زنجانی، و در باب فرقه «قراقیونلو» به شنیده اش از شخصی به نام شیخ ولی الله ارجاع می دهد.

هشت/ ۱۹: ارجاع فقط به یک منبع: آیت الله روحانی گاه فقط از یک کتاب نقل کرده است. برای نمونه بحث در باب «کرامیه» را تقریباً به طور کامل از سعید نفیسی تلخیص و نقل کرده است. در این موارد ما به منابع دیگر نیز ارجاع داده ایم. نمونه دیگر فرقه های دسوقیه و شاذلیه است که منبع آن فقط «دائرة المعارف الاسلامیه» است.

هشت/ ۲۰: منابع مجهول: مرحوم روحانی در مواردی با این که کتابی را مجهول و ضعیف می داند، اما از آن نقل می کند. «مشارق انوار الیقین» نوشته حافظ رجب برسی از این قبیل است.

کتاب «هفتاد و سه ملت» را نیز اگرچه ضعیف و مردود دانسته است، اما از این کتاب نیز منابعی را یاد می‌کند. در این باره می‌نویسد: «مطالب این کتاب بسیار ضعیف است؛ فرقه‌های مهم و مطالب و عقاید مهمه را ندارد و به جای آن چیزهای دیگری آورده است.»

هشت/ ۲۱: تبیین نسبت آثار قدیمی با یکدیگر: ایشان برای نمونه اشاره می‌کند که اسفراینی (ذیل فرقه ربیعیه) قطعاً مطالب خود را از «مقالات الاسلامیین» نوشته اشعری و «الفرق بین الفرق» نوشته بغدادی گرفته است. در نمونه دیگر اشاره می‌کند که اشعری شیعه را به غلاة و روافض و زیدیه تقسیم کرده است و همه کتاب‌های فرق همین بخش بندی را ادامه داده‌اند. همچنین در ذیل معتزله اشاره می‌کند که «مقالات اسلامیین» اشعری مدرک کتاب‌های ملل و نحل بعدی است. آن‌گاه می‌گوید بغدادی «الفرق بین الفرق» را از اشعری گرفته؛ اسفراینی همان کتاب بغدادی را تلخیص کرده و شهرستانی نیز «الملل و النحل» خود را از بغدادی گرفته است با افزودن اضافاتی.

هشت/ ۲۲: مشخصات نیاب: در سه مورد، با وجود مراجعه به منبع مورد اشاره مرحوم روحانی، به منابع ارجاعات او دست نیافتیم. یک: در باب فرقه «آتشیه» که ایشان مطلب را از «دائرة المعارف شیعه امامیه» تألیف علی جواهرکلام نقل کرده است؛ دو: در ذیل فرقه «فروسیان» از سلسله‌های صوفیه. در باره این فرقه هیچ نشانی داده نشده است و با مراجعه به آثاری که می‌توانست منبع ایشان باشد نیز نشانی یافت نشد؛ سه: ذیل فرقه علویه ۴ از کتاب ابن خالویه نحوی نقل شده است که ابوالاسود دوئلی علوی الرأی بوده است. مرحوم روحانی می‌گوید این نقل را در آثار جاحظ دیده است که با مراجعه به آثار او چنین نقلی یافت نشد.

هشت/ ۲۳: «مقدسی»‌ها: آیت‌الله روحانی درباره کتاب «البدء و التاريخ» نوشته محمد بن طاهر مقدسی اولاً به این نکته اشاره می‌کند که نباید نویسنده آن را با مقدسی، صاحب کتاب «احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم» اشتباه گرفت. سپس در ذیل فرقه «قتیلیه» (البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۲۴)، «قحطیبه» و نیز در ذیل «لفظیه ۲» به مناسبت اغلاطی که در ضبط اسامی در این کتاب اتفاق افتاده است، آن را بی اعتبار و به نوعی مردود اعلام می‌کند و نقل‌های آن را چندان قابل توجه نمی‌بیند.

هشت/ ۲۴: عبارات نامفهوم در کتاب‌های مرجع: عبارات برخی کتاب‌ها و مقالاتی که مرحوم روحانی به آنها رجوع کرده است، مثلاً به دلیل معلوم نبودن مرجع ضمیر، ناکامل و مغلق به نظر آمده است. برای نمونه ذیل «فلاحون» می‌گوید: «ظاهر عبارت صراحتی بر مطلب ندارد. ممکن است ظاهر عبارت برآورنده این مفهوم باشد که «فلاحون» و «نصیری» دو فرقه هستند، اما واقعیت چنین نیست». نمونه دیگر «مستثنیه» است که عباس اقبال در ذیل آن به دلیل عدم تشخیص درست مرجع ضمیر، بسیاری از فرقه‌ها را از جمله فرق شیعی به‌شمار آورده است. نمونه سوم به نقلی از «البدء و التاريخ» ذیل فرقه «ساویه» مربوط است که در این نقل مرحوم روحانی عبارت «و یعتقدون الاستثناء علی المراضی» را نتوانسته ترجمه کند، و در نهایت احتمال داده که شاید مقصود این است که در

دعای برای مرده، که گفتن «رضی الله عنه» مرسوم است، باید «ان شاء الله» را هم ضمیمه کرد و گفت «رضی الله عنه ان شاء الله».

هشت/۲۵: علت یابی اسامی: مرحوم روحانی در این باب تلاش چندانی نکرده است و تنها به مواردی اشاره می‌کند. از جمله در مورد «معتزله» به سیزده علت اشاره کرده است. آیت الله روحانی همچنین به اسامی ای اشاره کرده است که اهل فرق خوش می‌دارند با آن عناوین خوانده شوند.

در پایان لازم است صادقانه و به عنوان کسی که بیش از هشت سال از عمر خویش را مصروف این پژوهش نموده است، یادآوری کنم که هر چه بیشتر در علل تفرق و تشتت امت اسلامی اندیشه می‌کنم، ژرف تر به عمق جملات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله واقف می‌گردم که فرمود: «مثل اهل بیتی فی هذه الأمة کمثل سفينة نوح، من رکبها نجی و من ترکها هلك»^۱ و بیشتر بر آن وجود شریف درود می‌فرستم که راه هدایت را از مسیر نورانی خاندان مکرّمش علیهم السلام گوشزد نمود تا مسلمانان با تمسک به عروة الوثقای امامت، راه را گم نکنند و با توسل به دامن پرفیض محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، خویش را از منجلاب تباهی بیرون کشند.

به سامان رسیدن این پژوهش، وامدار همراهی‌ها و مهربانی‌های افراد و مجموعه‌هایی است که آوردن نامشان را در اینجا به نشانه سپاس، بر خود فرض می‌دانم و از خداوند برای آنان خیر و توفیق مسئلت می‌کنم: کتابخانه دائرة المعارف بزرگ اسلامی، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه علیها السلام که در فراهم آمدن منابع، همکاری صمیمانه کردند. همچنین حجج الاسلام والمسلمین آقایان سید محمد روحانی، حسین حسنخانی، سید محمود طباطبایی، دکتر علی پورمحمدی و آقای مهدی انصاری (که کریمانه این اثر را چندین بار مطالعه و غلط‌گیری کردند) دلگرمی‌ها و یاری‌های بسیار در کار کردند. اما پیش و بیش از همه باید از مؤلف مرحوم، آیت الله آقای حاج سید مهدی روحانی یاد کنم و برای او از بارگاه حضرت حق، طلب رحمت و اسعه و درجات عالی کنم.

و ما توفیقی الا بالله

سید حسن خمینی

قم. محرم الحرام ۱۴۳۲

دی ماه ۱۳۸۹

۱. الامالی، شیخ طوسی، ص ۴۸۲؛ یضاً ن: کنز الفوائد، کراچی، ص ۲۱۵ / الامالی، طوسی، ص ۶۰ / شرح ابن ابی الحدید، ابن ابی الحدید، ص ۲۱۸ / الجامع الصغير، سیوطی، ج ۱، ص ۳۷۳ / کنز العمال، هندی، ج ۱۲، ص ۹۴ / بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۲۰.